

ملی و خیر عمومی قدر و ارج چندانی ندارد، امیدواری به همین معنا معمولاً رواج می‌یابد. امواج امید را با اغراق و مبالغه و دیگر فنون خطابه در دل‌های مردم برمی‌انگیزند، از این امواج برانگیخته سواری می‌گیرند و پایان ماجرا آنچه برای توده‌ها بر جای می‌ماند امواجی سرشکسته است که سر به صخره‌های سخت واقعیت سیاسی می‌کوبند و بر خود می‌شکافند و عقب می‌نشینند و در زرفای سیاست ناپدید می‌شوند. جوامع توده‌وار محیط‌های اصلی رشد چنین امیدهایی بی‌مایه و بی‌پایه است که هر بار برانگیخته شوند، بخشی از ظرفیت‌ها و توانش‌های اصیل امیدواری را می‌ریزند و به فقر نومیدی می‌برند. نومیدی که از پس چنین امیدواری‌هایی از راه می‌رسد، تلخ‌تر و سیاه‌تر و دردناک‌تر از وضعیت ماقبل امیدواری است.

■ امید بی‌محل

چنان‌که در بند پیشین گذشت، امید محال‌امیدی ضد دلیل و خردستیز است و هر چند دامنگیر برخی جوامع می‌شود، به‌مرور که مستوای خردورزی و تجربه سیاسی و انسجام و تمایز نقش‌ها و نهادها را تقا می‌یابد، کم‌کم بازار چنان امید نامعقولی کاسد و را کد می‌شود. تازه آن هنگام است که راه‌زنان تازه نفس از راه می‌رسند و در نقاب امید، باقی‌مانده سرمایه امید را به تاراج می‌برند. این راه‌زنان امید که همگی خود را گونه‌ها و حالاتی از امیدواری معرفی می‌کنند، خردستیزانه و در ضدیت با دلیل مخالف، شکل نمی‌گیرند، بلکه در مواضع تک‌افزاده و در غیاب دلیل مخالف (و موافق) نشو و نما می‌کنند و با شعبده‌بازی، واقعیت را منقلب و مغلوب و گام خرد را پی می‌کنند و به جای کوبیدن زورق امید به صخره آرزواندیشی‌های خردستیز، بیرق‌هایی جعلی از خردورزی و واقع‌نمایی برمی‌افزاند و به جای منحرف کردن محاسبات از معیارهای خردورزانه و واقع‌گرایانه، در خود معیارها دست می‌برند، مقیاس‌ها را دستکاری می‌کنند، محک تجربه را می‌آلایند و خط کش‌هایی می‌سازند که مستقیم نیستند و شاقول‌هایی عرضه می‌کنند که به قاعده نمی‌ایستند. این دست راه‌زنان امید همگی اعضای خانواده امید بی‌محل‌اند. در این بند، برخی اعضای شاخص این خانواده را جملاً باز می‌شناسیم.

۱. تقدیر اندیشی و جبرگرایی، بخت‌انگاری و تاریخ‌باوری در کنار هم گونه‌ای از خانواده راه‌زنان امید اصیل را شکل می‌دهد که هر چند دلیلی قاطع بر نفی آنها نمی‌توان اقامه کرد، امیدواران خویش را مسلوب‌الاراده می‌کنند و دست‌پای‌کنش مسئولانه و فعالانه و مؤثر را به بندی می‌کنند. اعتقاد به نقش اجبار آلود بدخت و تقدیر و تاریخ می‌تواند مانند کورسوی امیدی در انتهای تونل تاریک یأس و در ماندگی به نظر برسد که هر چه بیش‌تر به آن خیره می‌شوند، خفتگی و بی‌عملی و رخت و کسالت و سرخوشی سنگین‌تری نصیب می‌برند، ولی چنین امیدتخذیری در پایان کار مانند قطار از روی خفتگان و دل‌سپردگان خویش می‌گذرد و هستی ایشان را با خود به فنا می‌برد. رواج نظریه‌هایی مانند امتناع اندیشه سیاسی در ایران و پروردن سودای احیای مفهوم ایران شهری (سید جواد طباطبایی) و نیز طرح الگوواره‌هایی از قبیل جامعه کوتاه مدت، جامعه کلنگی (همایون کاتوزیان) و امثال اینها با وجود ظاهر خوش‌آب و رنگ و پیر طمطراقی که دارند و با وجود همه تبصره‌ها و ارائه‌هایی که به‌مرور بر آنها بسته‌اند (ارغندپور ۱۳۹۳)، جدیدترین نمونه‌ها از ابتلا به همین آسیب معرفتی در فرهنگ دانشگاهی و روشن‌فکری ایران‌اند، یعنی بازتولید تقدیر اندیشی و جبرگرایی و بخت‌انگاری و تاریخ‌باوری.

۲. امید به مشروعبیت به جای امید به کارآمدی: فروگاهش سیاست به وجه فقهی و حقوقی آن و توجهات مشروعبیتی در گفتار فقه سیاسی خصوصاً در امان جامعه و سیاست مادر دهه‌های اخیر سر برآورده و بالیده است. تفکیک مشروعبیت و مقبولیت (مصباح یزدی ۱۳۹۱: فصل اول) یکی از مغالطه‌هایی بوده است که فروگاهش سهمگین سیاست به فقه و حقوق و توجهات مشروعبیتی را پرورانده است و بازار فقه سیاسی را به عنوان دستگاهی به ظاهر تبیین‌گر گرم کرده است. تفکیک مشروعبیت از مقبولیت و کارآمدی، ازین، تفکیکی مغلطه‌آمیز است، چون چنین می‌نمایند که گویی نظامی سیاسی که در تشخیص و تأمین خیر عمومی و نیز در توزیع و باز توزیع منافع گردش قدرت، مقبولیتی ندارد، در عین حال می‌تواند مشروع باشد، یا برعکس، گویی نظامی فاقد مشروعبیت، می‌تواند مقبول و کارآمد باشد.

یکی از این تفکیک برای جامعه مالین بوده است که در مواجهه با معضلات بحران خیز ناشی از ناکارآمدی، به محض اینکه اصلاح‌جویان خواسته‌اند از سیاست در آینه تادر الگوهای حکمرانی و سیاست‌ورزی تردید و تجدید نظر کنند و ظرفیت نظام سیاسی را برای فهم و حل مسائل ارتقا دهند و اصلاح کنند، بهمنی از آنچه «فقه سیاسی» خوانده می‌شود، با توجه‌هایی فروکاهنده بر سر مسأله و کسانی که عزم حل مسأله را داشته‌اند، فرود آمده است و راه تدبیر و کنش را مسدود و منجمد کرده است و برخی از آنها را به سوی دست و پا کردن توجهی دموکراتیک برای ارکان این سامانه سیاسی سرگرم ساخته است، آن هم با این ادعای حجیم و سر دوسنگین که همین شیوه و الگوی حکمرانی، در حد خودش مشروع و نزد برخی حتی مشروع‌ترین راه سیاست‌گری است و اگر این شیوه سیاسی بر اساس

معیارهای رایج دانش سیاسی و در مقیاس عقل سلیم و در بوته آزمون تجربی، مقبول و کارآمد نیست، باید در خود آن معیارها و مقیاس‌ها و محک‌های تجربه تردید کرد. این مغالطه برخی دیگر را که تن به بازی‌های توجیه‌تراشانه نداده‌اند، به‌تردید در مشروعبیت نظام و نومیدی از اصلاح‌پذیری آن رانده است.

از عوارض فروگاهش سیاست به فقه و حقوق همچنین عوضی گرفتن ساز و کار عینی و واقعی قدرت و توازن نیروهای اجتماعی با پوسته و قالب حقوقی است که در قانون اساسی باز نموده شده است. به همین علت، یکی از رایج‌ترین نسخه‌هایی که ذهن برخی را به خود مشغول داشته است، تغییر قانون اساسی است، غافل از اینکه قانون اساسی حداکثر می‌تواند آرایش بیرونی این بدنه سیاسی را در ظاهری‌ترین سطح سیاست، یعنی وجه حقوقی آن، به گونه‌ای دیگر بیارید و تغییر آرایشی این چنین، در غیاب تغییر وجه عینی و مادی سیاسی و اجتماعی، هاضمه حل مسأله‌ای سیاست و حکمرانی ما را توانمندتر از اینکه هست، نخواهد کرد.

این، فروگاهش سبب شده است که سال به سال، امید معقولانه مردم و نخبگان فکری و ارگانیک به اصلاح امور بیشتر کاستی گیرد و گفتمان انسداد سیاسی با صدا بی‌بلند تر و ستر مدعی ناکارآمدی اساسی نظام سیاسی شود و از این رهگذر، نومیدی از اصلاح‌پذیری سامان سیاسی گسترش یابد.

۳. اصلاح‌خواهی و ارونه: در ایران امروز، تفکیک جریان اصلاح‌خواهی از جریان انسداد‌باوری منطبق بر تفکیک منسوخ جریان اصلاحات از جریان اصول‌گرائیست، اصلاح‌خواهی و انسداد‌باوری بر اساس پاسخ متفاوت‌شان به این پرسش از یکدیگر تفکیک می‌شوند: «آیا دامنه توانش این سامان سیاسی منطبق بر دامنه تحقق یافتگی‌های آن است، یا هنوز توانش‌هایی در این سامان سیاسی هست یا می‌توان توانش‌هایی در آن احداث کرد که به مدد آنها این سامان سیاسی از افق تحقق یافتگی‌هایش فراتر رود و کاستی‌هایش علاج شود و توان و گنجایش حل مسأله‌اش ارتقا یابد.» اصلاح‌خواهان (اعم از برخی اصول‌گرایان و پاره‌ای اصلاح‌طلبان) توانش‌های این سامان سیاسی را فراتر از تحقق یافتگی‌های آن می‌شمارند، در حالی که انسداد‌باوران (اعم از پاره‌ای اصول‌گرایان و برخی اصلاح‌طلبان) معتقدند که این سامان سیاسی هر هنری و هر توانی در چننه داشته است، تحقق بخشیده است و هر چه هست، همین است که هست یا امکان اصلاح و ارتقا و انبساط این سامانه مسدود است، یا اینکه اصلاً نیازی به اصلاح و ارتقا و انبساط این سامانه نیست.

اصلاح‌خواهان در اولویت‌بندی مسائل و بحران‌های کشور به درستی به این جمع‌بندی رسیده‌اند که اکنون امنیت و اقتصاد مهم‌ترین، یعنی ژرف‌آشوب‌ترین و سررسیدترین، سرفصل‌های مسائل کشور است. و باز به درستی و متکی به مطالعات دقیق و مستدل، به این تحلیل رسیده‌اند که ریشه این دوسأله بحرانی از جنس سیاست است. با این حال، در وضعیتی وارونه، اصلاح‌خواهان دوسأله امنیت و اقتصاد را در چارچوب همان پارادایم و با همان زبان و منطقی صورت‌بندی و تعبیر می‌کنند که شاخص گفتمان انسداد‌باوران است، انسداد‌باورانی که مدعی هژمونی سیاسی و مشروعبیت انحصاری و رقابت‌ناپذیرند.

اصلاح‌خواهی می‌تواند صورت‌بندی متمایز خود را از مسأله امنیت و اقتصاد به دست دهد و با صورت‌بندی مسأله اقتصاد و امنیت در چارچوب نظریه‌ای نوین درباره عدالت اجتماعی، افق‌گشایی کند و به شکل‌گیری امید و معقول و متکی بر راه‌حلی سیاسی و اجتماعی مدد رساند. این نظریه عدالت سه‌رکن اصلی دارد: به رسمیت شناختن تفاوت‌ها و حقوق مردم خصوصاً با حفظ تفاوت‌ها، باز توزیع منافع و منابع قدرت و برخورداری و بازنمایی و نمایندگی مردم با همه تفاوت‌های شان درون ساخت سخت قدرت. این نظریه عدالت علاوه بر ایجاد تمایزی گفتمانی با گفتمان امنیتی و اقتصادی انسداد‌گرایان و استثناباوران، افق امکانی نوین و توانشی فراتر از تحقق یافتگی‌های این سامان سیاسی می‌گشاید که می‌تواند امید اجتماعی را برانگیزد. در حالی که اصلاح‌خواهی و ارونه از راه بازتولید گفتمان امنیتی استثنابلیان و گفتار اقتصادی اصول‌گرایی انسداد‌گر، چرخه انسداد را نزد مردم چنان چرخ‌های گریزناپذیر تصویر می‌کند که اصلاح‌پذیر نیست. وقتی اصلاح‌جویان، یعنی همان جریان مرجعی که در هر سامان سیاسی منبع امید دانسته می‌شود و باید افق‌گشایی کند، افق امید اجتماعی و سیاسی را کور می‌کند، چراغ امید اجتماعی خاموش می‌شود و احیای آن بسیار دشوار می‌شود.

۴. خویشتر قربانی‌پنداری و توطئه‌اندیشی: توطئه یکی از اجزای سیاست‌بویژه در دوران مدرن است. ولی خود را همیشه و همه‌جا قربانی و دست‌خوش توطئه دیگران پنداشتن نشانه‌ای از یک ناهنجاری روانی است که نتیجه مستقیم آن زدودن هر نوع امید اجتماعی

**فیلسوفان واقع‌گرا
عموماً با مفهوم امید بر
سر مهر نبوده‌اند. وجه
این مخالفت بویژه از
منظر عقل‌باوری روشن
است. اگر حصول
نتیجه‌ای مشخص
بر اساس محاسبات
عقلانی محتمل است،
می‌توان میزان آن
احتمال را سنجید**